

نکته‌ای درباره شیوه نقد موضوع «کتابسوزی اعراب»

وحید سبزیان پور

دانشگاه رازی
wsabzianpoor@yahoo.com

سنگین و پربرکت اندیشه‌های او را در پرورش نسل‌های مسلمان پس از خود نمی‌توان انکار کرد. بنابراین باید گفت: مطهری یک جریان است نه یک فرد.

دیگر اینکه چگونه ممکن است فردی فرهیخته و اهل دانش و معرفت، نقد افکار مطهری را به این سبب که در میان مانع نادرست بداند. اگر این استدلال درست است تکلیف هزاران سال نقد و بررسی افکار و اندیشه‌های گذشتگان که نسل به نسل آنها را چکش کاری کرده رو به جلو برده‌اند چه می‌شود؟ به راستی اگر پیشینیان به دلیل وفات اندیشمندان، از نقد افکار آنها خودداری می‌کردند، اکنون معرفت بشری در چه جایگاهی قرار داشت؟ به نظر می‌رسد استاد عزیز با مظلوم قلمداد کردن استاد شهید، از اهرم احساس و عاطفه در یک بحث علمی استفاده کرده‌اند. با این مقدمه بخشی از استدلال استاد ثبوت را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

قضاوت درباره کتابسوزی اعراب در ایران، امری ساده نیست، زیرا انکار قطعی حادثه‌ای که حدود چهارده قرن پیش اتفاق افتاده ممکن نیست، همان‌گونه که اثبات آن به طریق اولی نیازمند دلایل و مستندات غیرقابل انکار است. منکران کتابسوزی در نهایت می‌توانند ادعا کنند که دلیل قطعی برای اثبات این حادثه وجود ندارد و قراین مربوط به آن، جای نقد و بررسی دارد. مدعیان آن نیز جز نقل شواهد و قرائنی که بسیاری در صحت آنها تردید دارند، دلیلی ندارند. بنابراین باید گفت همه سخنانی که در دو طرف این دعوا مطرح شده، نشانه‌هایی از اثبات و یارد دارد که در نهایت باز هم قضاوت نهایی کاری دشوار و دور از احتیاط علمی است.

آنچه در این خصوص شایسته بررسی علمی است شیوه‌های دفاع و یا رد موضوع «کتابسوزی» است که غالباً نشانه پیشداوری و تلاش برای به کرسی نشاندن نتیجه‌ای است که قبل از پژوهش مد نظر نویسندگان آنها قرار گرفته است. اینجانب در مقاله مورد نظر استاد ثبوت (سبزیان پور ۱۳۹۲: ۱۰۵-۱۰۷) به هیچ وجه در خصوص کتابسوزی عرب‌ها اظهار نظر نکرده‌ام زیرا نه تنها این بنده کم‌مایه، به هیچ وجه جسارت قضاوت و صدور حکم قطعی کتابسوزی و یا عدم آن را با توجه به بضاعت اندک علمی خود ندارد، بلکه بزرگان و اندیشمندانی که عمری در این خصوص تحقیق و تفحص کرده‌اند به نتیجه

با عرض ادب و بوسه بر پای همه کسانی که در راه نقد و بررسی افکار و اندیشه‌های گذشتگان قدمی در مسیر کمال برداشته و روزنه‌ای هرچند ناچیز به حقیقت گشوده‌اند. جناب استاد اکبر ثبوت در مجله گزارش میراث شماره ۶۲-۶۳ در مقاله ارزشمندی با عنوان «دفاع از استاد: پاسخ به مدعیان کتابسوزی» موضوع چالش برانگیز کتابسوزی اعراب در ایران و مصر را از لحاظ منابع تاریخی بررسی کرده و گفته‌های دیگران را به شکل منظم و علمی به صورت یکجا و در کنار هم آورده‌اند که بسیار ارزشمند و مغتنم است. متأسفانه در حاشیه مقاله و تحلیل این موضوع، ضعف‌هایی دیده می‌شود که لازم است یادآوری گردد:

جناب ثبوت در ابتدای مقاله نوشته‌اند:

برخی با استفاده از عدم حضور او (استاد مطهری) برای پاسخگویی، به تصور آنکه هیچ کس به دفاع برنخواهد خاست، به میدان آمده و او را به چالش می‌خوانند و دعاوی کسانی را که در مقام تخطئه آنان بود تأیید می‌کنند (گزارش میراث، شماره ۵۶-۵۷).

لازم به یادآوری است که اینجانب به جدا اعتقاد دارم که شاگردان و ارادتمندان مرحوم مطهری سخت مدافع او هستند زیرا این شهید و الامقام پیشوای یک جریان فکری قدرتمند است که احدی نقش آن را در پیروزی انقلاب اسلامی و آثار آن را در تداوم فکری و فرهنگی انقلاب نمی‌تواند انکار کند. اینجانب سخت بر این باورم که اگر مطهری در میان ما نیست سایه

قطعی نرسیده، تنها شواهد و قراینی ارائه داده‌اند که همگی جای تأمل دارند.

اینجانب از استاد گرانمایه جناب آقای اکبر ثبوت (۱۳۹۳: ص ۱۵۰...) تعجب می‌کنم که چگونه بنده را از تأییدکنندگان دیدگاه‌های مخالفان استاد شهید مرحوم مطهری دانسته‌اند. جای بسی تعجب است که استاد محترم با همه دقتی که در منابع قدیم و جدید برای تبیین موضوع کتابسوزی دارند، اصل مقاله را مطالعه نفرموده‌اند. در مقاله مذکور نه تنها به صراحت، بلکه به شکل کنایی هم جمله یا عبارتی وجود ندارد که نشان دهد نویسنده معتقد به کتابسوزی اعراب است. آنچه در این مقاله آمده نقد شیوه استدلال استاد مطهری است که می‌فرماید:

اگر این حادثه، واقعیت تاریخی داشته باشد و مسلمین کتابخانه یا کتابخانه‌های ایران را به آتش کشیده باشند، جای این هست که گفته شود، اسلام ماهیتی ویرانگر داشته، نه سازنده، حداقل باید گفته شود که اسلام هرچند سازنده تمدن و فرهنگی بوده است؛ اما ویرانگر تمدنها و فرهنگ‌هایی هم بوده است (مطهری ۱۳۶۲: ۲۷۰).

در پاسخ به این شیوه استدلال، برای نشان دادن دیدگاه خود و رفع هرگونه ابهام، از معجزه پیامبر اسلام که یک امر فرهنگی است و قرآن کریم با خواندن و دانستن شروع می‌شود، گفته‌ایم:

اسلام تنها مکتبی است که معجزه جاودان پیامبر آن یک محصول کاملاً فرهنگی به نام قرآن است. و شروع این کتاب با کلمه «إقرأ»؛ یعنی امر به خواندن کتاب، آغاز شده است، و به حدی موضوع کتاب و کتابت در این مکتب از قداست برخوردار است که به ابزار نوشتن آن؛ یعنی «قلم» سوگند یاد شده است (سبزیان پور و کیانی ۱۳۹۲: ۱۰۵).

سپس به نقد شیوه استدلال استاد پرداخته‌ایم:

استاد شهید تفاوتی بین فرهنگ انسان‌ساز اسلام و مدعیان آن قائل نشده‌اند، این در حالی است که نباید رفتار مسلمانان را لزوماً با ماهیت دین اسلام یکی دانست، زیرا حوادثی در تاریخ صورت گرفته و در روزگار ما نیز نمونه‌های زشت آن در قالب زنده سوزاندن و سر از تن جداکردن انسان‌ها نشان می‌دهد که برخی مدعیان اسلام از ساده‌ترین اصول و مبانی اسلام بی‌خبر بوده و هستند و رفتار آنان به هیچ وجه با مبانی دین مبین اسلام و پیامبر رحمت سازگاری ندارد.

در ادامه، به این مهم پرداخته‌ایم که مگر حوادث تلخ و دردناک در تاریخ اسلام کم اتفاق افتاده است که برای رد نظریه کتابسوزی مدعی شویم که مسلمانان رفتار غیرانسانی و غیر فرهنگی در تاریخ نداشته‌اند. اگر برای دفاع از مسلمانان مجبور شویم عمل تجهیز (کشتن زخمی‌های دشمن به شیوه دوره جاهلی) یا شرکت اهل رده در حمله به ایران (کسانی که مورد لعن پیامبر قرار گرفتند)، میل به غنایم جنگی (که حتی در جنگ احد هم حادثه ساز شد).... را انکار کنیم آیا حادثه کربلا را می‌توان انکار کرد:

در پایان این بحث لازم است گفته شود تاریخ در رفتار عرب‌ها با هم‌نوعان خود حوادثی را ثبت کرده که با کتابسوزی قابل قیاس نیست؛ اگر قرار باشد رفتار کسانی را که به نام مسلمان شناخته شده‌اند با مبانی دین مبین اسلام مرتبط بدانیم، چاره‌ای جز انکار حادثه‌ی کربلا نخواهیم داشت، زیرا اقرار به این حادثه موجب می‌شود ماهیت اسلام را مخرب و ویرانگر بدانیم. از دیگر سو، مگر اقدامات خشن و غیرانسانی گروه‌های منسوب به اسلام را که منجر به قتل بی‌گناهان می‌شود به حساب اسلام می‌گذارند؟ (همان: ص ۱۰۸)

جای بسی تعجب است که این استدلال را استاد ثبوت اینگونه به باد استهزا گرفته‌اند:

کسانی که خود را قادر به هم‌آوردی با وی (استاد مطهری) ندیده‌اند... با اشاره به غنیمت خواهی مبارزان عرب و اهل رده و... به شیوه روضه‌خوان‌ها برای تیمن و تبرک‌گریزی به صحرای کربلا و اشاره‌ای به جنایات یزید در دشت پر کرب و بلا و مدینه و مکه زده‌اند. اما اینکه از همه این مقدمات، بر فرض صحت چگونه می‌توان نتیجه گرفت که دلایل مطهری در تکذیب مدعیان کتاب سوزی نادرست است؟ این دیگر به عقل من نمی‌رسد و ظاهراً این استنتاج بر پایه چنان منطقی است که حتی برای ارسطو و ابن سینا ناشناخته بوده و جا دارد که متفکران بزرگ عالم برای آشنایی با آن، از همه جای دنیا به محضر مدعیان محترم بشتابند... چه استدلال محکمی! (ثبوت ۱۳۹۳: ۱۵۲).

قبلاً در نقد مقاله استفاده از احساس به جای منطق و طنز و استهزاء به جای استدلال را در نوشته‌های جوان‌ترها دیده بودیم اما از جناب ثبوت که سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند این توقع می‌رود که یک بار دیگر مقاله را با دقت مطالعه نمایند تا مقصود نویسندگان را دریابند. توقع می‌رود که استاد گرانمایه،

در کنار استدلال‌های علمی و منطقی خود، برای نویسندگان این راه دشوار، الگویی برای اخلاق علمی باشند و در جایی که منظور نویسندگان را در نیافته‌اند، در دفاع از استاد، از طنز و استهزا به جای نقد و بررسی استفاده نکنند. استاد در جایی دیگر نوشته‌اند:

این استدلال دیگر مدعیان را هم ببینید که به راستی برتر از شق القمر است:

آیا در کتابخانه‌ها و مراکز علمی فرهنگی کشورهای اسلامی، اجازه نشر و توزیع هر اندیشه‌ای داده می‌شود؟ ما که در قرن بیست و یکم شاهد حذف آثار افراد صاحب نظر هستیم، چطور احتمال نمی‌دهیم که عرب‌ها نسبت به آثار فرهنگی ما کم لطفی کرده باشند (ر.ک: گزارش میراث، ش ۵۶ و ۵۷، ص ۱۰۸).

استاد عزیز و گرامی! این استدلال نیست بلکه یک احتمال است در مقابل کسانی که با انکار وجود کتابخانه و آموزش در ایران باستان (ر.ک: سبزیان پور ۱۳۸۹: ۱۹-۲۱ و همو ۱۳۹۱: ۶۸-۷۲) می‌خواهند صورت مسئله را خط زده، از کسانی دفاع کنند که در روزگار ما، پس از گذشت بیش از چهارده قرن، نوع درس خوانده و متمدن آنها، با ادعای پیروی از دین مبین اسلام، دست به اعمالی می‌زنند که بشریت، از شنیدن و نقل آنها دچار شرم و خجالت می‌شود.

جناب ثبوت برای دفاع از استاد، خواننده را به کتاب الفهرست ابن ندیم ارجاع داده که در آن نام کتاب‌های فراوانی آمده که از زبان‌های مختلف از جمله پهلوی، یونانی و .. به عربی ترجمه شده، این گونه نتیجه گرفته‌اند:

اگر مسلمانان، به صورت جدی و طرح‌ریزی شده، در صد محو و نابود کردن آثار ملل و اقوام دیگر بودند، این اقدامات گسترده برای ترجمه و نشر آثار مزبور در جامعه اسلامی چه معنایی داشت (ثبوت ۱۳۹۳: ۱۵۳).

احتمالاً استاد عزیز این نکته را فراموش کرده‌اند که فاصله حادثه «کتابسوزی» که ما یقین به آن نداریم تا زمان نهضت ترجمه، در دوره بنی عباس دست کم دو قرن است و عرب‌های دوره عباسی و نهضت ترجمه با عرب‌های صدر اسلام تفاوت بسیار داشتند. لازم به یادآوری است که تحولات سیاسی و اجتماعی در دوره عباسی، به گونه‌ای بود که به سبب اختلاط نژادی، نه تنها

تعصب عربی باقی نماند، بلکه نسل جدید که خاله‌ها و دایی‌های آنان غیر عرب، به ویژه ایرانی بودند، تعصب ضد عربی پیدا کردند: «...بحیث أصبح العربی الخالص الدم فی بغداد نادراً، فالكثرة الكثيرة من أبناء العرب أمهاتهم من الجوارى والاماء وكذلك الشأن فی الخلفاء أنفسهم علی نحو ما أشرنا الی ذلك فی الفصل السابق»، (شوقی ضیف ۱۴۳۱: ۸۹/۳) به گونه‌ای که عرب خالص در بغداد به ندرت دیده می‌شد، اغلب مردم فرزندان عرب‌هایی بودند که مادرانشان کنیز و برده بودند، خلفای عباسی هم این گونه بودند ... (ر.ک: خفاجی ۱۴۱۲: ۳۲ و ۳۳).

سخن عمر فروخ در این خصوص قابل تأمل است:

... و كان أبعد الاسباب أثرا فی تبدل المجتمع الاسلامی الزواج بغير العربیات، فقد تبدلت به الحیاة البیتیة فی المطعم والملبس وأداب السلوك و فی نشوء جیل له عمومة عربیة و خؤولة فارسیة أو رومیة أو ترکیة. و بینما كان العرب الاولون خلصا لایرون للأمم علی العرب فضلا فی شیء، أصبح الجیل المولد الجدید یتعصب ایضا لخؤولته و یری أن العرب لیسوا أفضل من سواهم فی کل شیء... (فروخ ۱۹۸۵: ۳۶/۲)

مهم‌ترین عامل دگرگونی در جامعه اسلامی از دواج عرب‌ها با زنان غیر عرب بود، جامعه عربی در خوراک و پوشاک و آداب زندگی و رفتار تبدیل به نسلی شد که عموهایشان عرب و خاله و دایی آنها ایرانی، رومی و ترک بودند، این در حالی است که عرب‌های پیشین، از جهت نژادی، هیچ فضیلتی برای دیگر ملل جهان نمی‌شناختند، اما نسل دروگه جدید نسبت به خاله‌ها و دایی‌های خود تعصب داشت و معتقد بودند که عرب هیچ فضیلتی در هیچ کاری بر دیگران ندارد.

بنابراین نباید شیوه برخورد عرب‌های دوره نهضت ترجمه را با عرب‌هایی مقایسه کرد که به ایران حمله کردند.

استقبال مردم از اندیشه‌ها و کتاب‌های ایرانی به قدری افزایش می‌یابد که عده‌ای احساس خطر می‌کنند، از جمله ابو عبد الله محمد بن حسین بن عمر یمنی با نوشتن کتاب «مضاهاة امثال کتاب کليلة و دمنه بما اشبهها من اشعار العرب» تلاش کرد که نشان دهد، کليلة و دمنه‌ی ابن مقفع برگرفته از فرهنگ و ادب عربی است و به این منظور با مقایسه مضامین حکمی کليلة و دمنه با اشعار عربی تلاش کرد که نشان دهد

کلیده یک اثر عربی است نه ایرانی. یمنی مدعی است که کلیده جایگاهی نزدیک به قرآن کریم را در ادب عربی به دست آورده و ظاهراً قصد دفاع از قرآن کریم را دارد ولی حقیقت این است که انگیزه او مبارزه با فرهنگ ایرانی است که جایگزین فرهنگ عربی شده است. یمنی پس از سخنانی تعصب‌آمیز می‌گوید: «وقتی از وابستگی و علاقه فراوان مردم روزگار به کتاب کلیده و دمنه آگاه شدم، توصیه آنها را به فرزندانشان برای خواندن و حفظ آن^۲ و نیز رویگردانی آنها را از دواوین عرب دیدم...^۳ بویژه زمانی که شنیدم ذو الریاستین، وزیر مأمون در پاسخ به این سؤال که قرآن چگونه کتابی است، گفته است: خوب است ولی مثل کلیده و دمنه نمی‌شود... تصمیم به نوشتن این کتاب گرفتم (نک: سبزیان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۹-۱۱۲).

از سخنان مأمون، میزان ارادت نسل جدید عرب‌ها به ایرانیان فهمیده می‌شود:

قال الموبذ بحضرة المأمون: ما أحسنت إلى أحد ولا أسأت، فقال المأمون: وكيف ذلك؟ قال: لأني إن أحسنت فإلى نفسي، وإن أسأت فإليها؛ فلما نهض قال المأمون: أيلومني الناس على حب من هذا عقله؟ (توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۲۱/۷): موبذ در حضور مأمون گفت: به کسی نه نیکی کردم و نه بدی. مأمون گفت: چطور؟ گفت: اگر نیکی کردم به خودم و اگر بدی کردم به نفس کردم. وقتی مأمون برخاست گفت: آیا ممکن است مردم به خاطر علاقه به فردی که عقلش این است، مرا سرزنش کنند؟ در لابلای سؤال‌های مأمون از یکی از موبدان آمده است: بهترین کار چیست؟ موبذ در پاسخ می‌گوید: «الإقتصادُ في الطَّعمِ والشُّربِ فإنَّ كَثِيرَهُ يُثْقِلُ الجِسْمَ وَيُوهِنُ العِلْمَ وَالْفَهْمَ وَيُكْدِرُ صَفَاءَ البَشَرَةِ وَيَفْتَحُ الأَدْوَاءَ وَيُخْمِدُ نَارَ المَعَادَةِ وَيَمْحَقُ

۱. ابن ندیم (۱۹۸۸: ۱۴۰) کلیده، عهد اردشیر و یتیمه را از کتاب‌هایی می‌داند که همگی بر خوبی آنها متفقند. مسعودی (بی تا، ۶۶) نوشته است جاحظ برای آنکه مردم کتاب‌های او را مورد توجه قرار دهند، آنها را به نام ابن مقفع منتشر می‌کرد.
۲. خلفای عباسی فرزندان خود را موظف به یادگیری کلیده و دمنه می‌کردند، از جمله «هارون الرشید» به کسایی، مریی پسرش توصیه می‌کند که پندهای ایرانی را به او بیاموزد (ابن ابی‌الحدید، ۱۲۷۱، ۴/۱۳۷).
۳. وقتی «مأمون» خلیفه عباسی کتاب جاودان خرد را می‌بیند، می‌گوید: به خدا حکمت این است نه آنچه که در دهان ما بیهوده می‌چرخد (نقل از عاکوب، ۱۳۷۴، ۱۰۱)

ابن اثیر (نقل از امیرحیزی، ۱۳۴۴، ۳۸۷) پس از نقل چند جمله از توقیعات انوشروان چنان به هیجان می‌آید که می‌نویسد: نظر کن بدین کلام که دلالت می‌کند به وفور عقل و قدرت... چنین کسی شایسته است که تاقیامت در عدالت به او مثل زند.

شَرَفَ صَاحِبِهِ». فقال المأمون: «لَوْ أَسْلَمْتَ يَا مُوبَذُ وَلَمْ أَسْتَفْضِكَ كُنْتُ قَدْ ضَيَعْتُ حُجَّةَ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ». (بیهقی، ۱۴۲۰: ۲۲۲): میانه روی در خوردن و نوشیدن، زیرا افراط در آن بدن را سنگین می‌کند، دانش را سست کرده، صفای پوست را از بین می‌برد، راه بیماری‌ها را باز می‌کند، حرارت معده را کم می‌کند و شرف آدمی را لکه‌دار می‌کند، مأمون گفت: اگر مسلمان شوی و من از توفتوی نخواهم حجت خدا را در زمین نادیده گرفته‌ام. نکته دیگر اینکه عرب‌ها در ابتدای حمله به ایران، هرگز گمان نمی‌کردند که در آینده نزدیک برای اداره حکومت بزرگ اسلامی نیازمند به ایرانیان شوند تا با ترجمه سیرالملوک‌های آنان و استفاده از تدبیر و فکر خاندان‌های ایرانی چون برمکیان و غیره، به اداره حکومت بپردازند.

از سلیمان بن عبدالملک نقل شده: «عجبت لهذه الأعاجم، ملكت طول الدهر، فلم تحتج إلى العرب وملك العرب فلم تستغن عنهم». (آبی ۱۴۲۴: ۴۱/۳) از این ایرانیان در شگفتم، در طی روزگار حکومت کردند و به عرب‌ها احتیاج پیدا نکردند، در حالی که عرب‌ها حکومت کردند و هرگز از آنها بی‌نیاز نشدند. کنجکاوای خلیفه دوم در خصوص شیوه حکومت ایرانیان مؤید سخن سلیمان بن عبدالملک است: «وكان عمر يكثر الخلوقة بقوم من الفرس يقرأون عليه سياسات الملوك وسيما ملوك العجم الفضلاء وسيما أنوشروان، فإنه كان معجباً بها (ابن مسكويه ۲۰۰۰: ۴۱۵/۱): عمر با گروهی از ایرانیان بسیار خلوت می‌کرد آنها برای سیاست پادشاهان به ویژه انوشروان را می‌خواندند، عمر شیفته سیاست انوشروان بود.

منابع

- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تهران، ۱۲۷۱.
ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، ۲۰۰۰، تجارب الامم و تعاقب الهمم، المحقق: ابوالقاسم امامی، طهران: سروش.
ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن ابی‌یعقوب المعروف بالوراق، الفهرست، تحقیق رضا تجدد بن علی بن العابدین المازندرانی، دار المسیره، ۱۹۸۸.
الآبی، منصور بن الحسین الرازی، أبو سعد، ۱۴۲۴، نثر الدر فی المحاضرات، المحقق: خالد عبد الغنی محفوظ، بیروت: دار الکتب العلمیة.
امیرحیزی، اسماعیل، ۱۳۴۴، «توقیعات کسری انوشروان»،

نشریه تبریز، ص ۳۹۰-۳۷۸.

البیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، وضع
حواشیه عدنان علی، بیروت، لبنان، دار الکتب العلمیة،
۱۴۲۰.

التوحیدی، أبوحیان، علی بن محمد بن العباس، البصائر
والذخائر، المحقق: وداد القاضي، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۸.

ثبوت، اکبر، ۱۳۹۳، «دفاع از استاد: پاسخ به مدعیان
کتابسوزی»، گزارش میراث، ش ۶۲ و ۶۳، دوره دوم، س
هشتم، شماره یکم و دوم، فروردین- تیر ماه، ص ۱۵۰-۱۶۵.

خفاجی، محمد عبدالمنعم، ۱۴۱۲، الادب العربیة فی العصر
العباسی الاول، دار الجیل، بیروت.

سبزیان پور، وحید، باهمکاری رضا کیانی، ۱۳۹۲، «نگاهی به
موضوع کتابسوزی در ایران، نقدی بر نظر استاد مرتضی
مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام»، گزارش
میراث، ش ۵۶ و ۵۷، دوره دوم، س هفتم، شماره یکم و دوم،
فروردین- تیر ماه ۱۳۹۲، ص ۱۰۵-۱۰۸.

سبزیان پور، وحید، ۱۳۸۹، «نگاهی به داستان کفشگر و
انوشروان در کتاب خدمات متقابل مطهری»، گزارش میراث،
دوره دوم، س پنجم، شماره چهل و یکم، ص ۱۹-۲۱.

سبزیان پور، وحید، ۱۳۹۱، «کتاب و کتابخانه در ایران قبل از
اسلام»، گزارش میراث، دوره دوم، س ۶، شماره ۵ و ۶، ص
۶۸-۷۲.

ضیف، شوقی، ۱۴۳۱، تاریخ الادب العربی العصر العباسی
الاول، الناشر: ذوی القربی، الطبعة الثالثة.

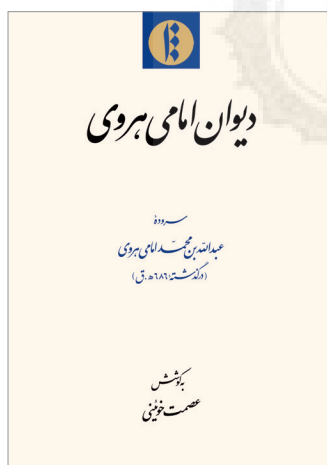
فروخ، عمر، ۱۹۸۵، تاریخ الأدب العربی، الجزء الثاني، دار
العلم للملایین، بیروت، الطبعة الخامسة.

مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، خدمات متقابل اسلام و ایران،
انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (بلاتاریخ)،
التنبیه والإشراف، تصحیح: عبد الله إسماعیل الصاوی، دار
الصاوی، القاهرة.

دیوان امامی هروی (فارسی)

سروده عبدالله بن محمد امامی هروی (در گذشته ۶۸۶ق)
به کوشش عصمت خوئینی



امامی هروی (م: ۶۸۶ ق) از شاعران سرشناس قرن هفتم هجری
است که در هرات بالید، اما بیشتر عمر را در کرمان و یزد و اصفهان
گذراند و مداح ملوک و رجال قراختایی، اتابکان یزد و بهاءالدین محمد،
فرزند بزرگ شمس الدین محمد صاحب دیوان بود.

در اشعار امامی وجود لغزهای متعدد، برخی التزامها و صنایع ادبی،
و واژه‌های مهجور عربی، گرایش او را به صنعتگری نشان می‌دهد، اما
این موضوع بیشتر در قصاید به چشم می‌خورد و معنا و زبان در دیگر
قالب‌ها ساده‌تر و لطیف‌تر است. در غزل‌ها، استفاده از واژه‌ها و تعابیر تازه و ساخت مضمون‌های دل‌انگیز
با بهره‌گیری از درونمایه‌های عرفانی، شوری در سخن امامی برانگیخته که خواننده را به وجد می‌آورد.